

راهنمای تقریرات حلقه ثالثه :

این تقریرات از روی صوت حلقه ثالثه استاد محمدحسین ملک زاده تقریر شده‌اند؛ در متن تقریر پیش رو شماره‌هایی می‌بینید که متشکل از شماره نکته‌ی تقریر شده و شماره صفحه‌ی مد نظر است (مثلاً ۱۵۰/۵ تقریر ۵ در صفحه ۱۵۰) این شماره را از فایل جانبی در پوشه اصلی همین تقریرات بنام "متن عربی حلقه ثالثه برای تطبیق متن تقریرات با متن اصلی" میتوانید ببینید تا متوجه بشوید که هر تقریر ذیل چه متنی گفته شده است. در ضمن در خود تقریرات، متن عربی حلقه ثالثه، که تقریر ذیل آن انجام شده برای استفاده سریعتر آورده شده است. خوشحال میشویم هرگونه اصلاح متنی که انجام دادید یا نظرات خود را برای ما بفرستید. جهت ارتباط با ما : ۰۹۳۶۳۲۱۱۷۳۰، پیامرسان‌های ایتا و بله؛

\*- صوت ۱۳۹ ادامه اقتضاء الحرمة للبطلان المعاملة

\*- ۳۰۴/۲ الثانی : ما ذكره المحقق النائینی : بیان دوم زمانی که نهی تعلق بگیری به مسبب: محقق نائینی میفرمایند در باب محجور چی میگوییم؟ شارع می‌آید حکم میکند درباره حجر یک انسان و میگوید فلان آقا محجور است. شارع که از ایجاب و قبول محجور که بدش نمی‌آید بلکه آنچه مورد بغض شارع است مسبب است. مرحوم نائینی تشبیه فرمودند وقتی شارع بغض اش سراغ مسبب میرود مساوق و مصداقا شبیه محجور است و همانند شخص محجور که بر روی مال خود سلطنت ندارد و جایی که سلطنت بر مال نیست این معامله فاقد شرط است و باطل است.

شهید صدر میگوید این حجر که میگویید حجر وضعی یا حجر تکلیفی است؟ اگر منظور حجر وضعی باشد باشد این حرف خوبی است در مورد صغیر هم همینجور است و حجر وضعی است و معاملاتش نافذ نیست و نمیتواند تصرفات مالکانه کند در مال خودش. لکن این اول کلام است ما داریم در مورد همین بحث میکنیم که این به معنای حجر وضعی است یا نیست؟ یعنی شما از خود دلیل استفاده میکنید و صرف شباهت کافی نیست بلکه دلیل تان چیست شبیه به آن است؟

اگر به معنای حجر تکلیفی باشد این جای بحث نیست حجر تکلیفی یعنی نهی و این هم همان مسأله ای است که میخواهیم میگوییم نهی بهش تعلق گرفته ولی چگونه شده است که نهی اقتضای بطلان دارد؟ این مشکلی را حل نمیکند. یعنی نهی چگونه موجب بطلان میشود مسأله ی ماست. مثل مثال ظهار که حرام بوده ولی اثرش مترتب شده، اینجا چرا مترتب شده؟

\*- ۳۰۴/۳ بل قد یقتضی الصحه : در حلقه ثانیه میفرمودند اگر شارع آمد و بغض خودش را و نهی خودش را نسبت به مسبب بیان کرد خود این دلالت دارد بر اینکه ای معامله صحیح واقع شده چون اگر معامله صحیح نبود نتیجه واقع نمیشد و نتیجه مورد بغض شارع نبود. مثلاً وقتی که شارع میدانه که گاز نیست، تو میخواهی بروی آب را بجوشانی. شارع وقتی میداند گاز نیست و اصلاً جوشاندن پیش نمی‌آید؛ اصلاً میگه برو هر کاری میخواهی بکن.

ولی وقتی خود شارع میداند که گاز هست کبریت هست و آب هست میداند اگر شما بجوشانی آب جوش می آید، بهمین خاطر است که میگوید آب را نجوشان.

در مورد معامله وقت صلاة جمعه هم همینگونه است شارع میداند چون معامله صورت میگیرد و اثرش مترتب میشود منع میکند.

### \*- الملازمه بین حکم العقل و حکم الشارع

یک تعریف ساده از عقل عملی و عقل نظری :

\*- عقل عملی : در حقیقت عقل یک چیز بیشتر نیست بلکه در حقیقت متعلق عقل است یعنی آن چیزی که عقل به آن میپردازد.

اگر متعلق ادراک ما یک امر عملی باشد میگوییم عقل عملی.

اگر متعلق ادراک عقل ما یک امر نظری باشد میگوییم عقل نظری.

یک بیان اصولی از عقل عملی و عقل نظری :

اما بیان شهید صدر میگوید : فرق میان حکم عقل عملی و عقل نظری چیست ؟ حکم عقل نظری درک کردن واقعیات. بالاخره این شی ممکن وجود است و من درک میکنم و این شی واجب الوجود است. یا برودت و حرارت و واقعیاتی که وجود دارد و من درک میکنم. این میشود حکم عقل نظری. و بعد حکم صادر میکنم که هذا ابيض و هذا اسمر و .. و حکم صادر میکنم.

عقل عملی یعنی ادراک و درک کردن یک چیزی که ثمره عملی دارد . درک کردن که چه چیزی سزاوار است انجام بشود و چه چیزی سزاوار نیست که عمل بشود.

\*- در حقیقت با این تعریف شهید صدر باید بگوییم که بازگشت عقل عملی به همان عقل نظری است. باید گفت چطور عقل آمد درک کرد و حکم کرد این کار سزاوار است انجام شود. از آنجایی که آمد درک این صفت واقعی را که عبارتست از حُسن و چطور عقل حکم کرد که این کار لاینبغی ان يقع ؟ از آنجایی درک یک صفت واقعی را در آن شی و عبارتست از قبح؛

پس با این بیان شهید تاکید میشود که درباره عقل عملی دایر مدار حسن و قبح هستیم و حسن و قبح هم یک اموری واقعی هستند و یک امور اعتباری نیستند.

\*- اما اینکه میگوییم ملازمه میان حکم عقل و حکم شارع ، ملازمه میان حکم نظری یا حکم عملی با شارع؟

ملازمه معمولاً میان حکم عقل عملی و حکم شارع بحث میشود هرگاه عقل عملی حکم کرد که فلان فعل حسن و شارع حکم واجب و اگر عقل عملی حکم کرد این کار قبیحٌ شارع حکم میکند حرام.

لکن ملازمه حکم عقل با حکم شارع فقط در مورد عقل عملی نیست. در عقل نظری هم با حکم شارع ملازمه هست چگونه؟ مگر ما شیعه امامیه عدلیه قائل نیستیم که احکام تابع ملاکات سات یعنی واجب مصلحت ملزمه به انجام دارد و حرام مصلحت ملزمه به ترک دارد. اگر عقل نظری توانست کشف کند که این کار خاص مصلحت ملزمه دارد یعنی عقل توانست ملاک را کشف کند میتواند حکم شرعی از آن بیرون بکشد. چرا؟ چون ما ملاک را علت تامه، حکم شرعی میدانیم. اگر ما به علت پی بردیم از علت به معلول میرسیم.

البته باید توجه کردیم علت تامه اگر مرکبه باشد و بسیط نباشد گفتیم سه جزء دارد مقتضی، شرط و عدم المانع؛ و عقل باید البته این سه مورد را باید کند. سؤال میشود عقل چگونه میتواند اینها را درک کند؟ پاسخ حق با شماست.

به لحاظ نظری استحاله ندارد که عقل به ملاک دسترسی پیدا کند. با نگاه تئوریک میتوانیم بگوییم میان حکم عقل نظری و حکم شرع البته اگر هر سه مقتضی، شرط و عدم المانع را درک کند. لکن به لحاظ صغروی و خارجاً میتواند هر سه جزء مقتضی، شرط و عدم المانع را پیدا کند؟ خیر. بر فرض مقتضی را فهمیدیم ولی از کجا میفهمیم شرایطش چیست یا از کجا همه موانع را میدانیم؟ پس به لحاظ عملی نمیشود حکم عقل نظری ملازمه با حکم شارع داشته باشد.

### \*- ۳۰۶/۱ الملازمه بین الحكم العملي و حکم الشارع:

گفتیم که حکم عقل عملی دایره مدار حسن و قبح است یا حتی میتوان گفت حکم عقل عملی یعنی همان حسن و قبح؛ سخن در این است که برخی بزرگان اعم از فلاسفه و اصولیین آمدند حسن و قبح را طوری تعریف کردند که از مشهورات شده است. در منطق به مشهورات گفته میشود ما توافق علیه العقلاء، یعنی امری که عقلاء بر آن اتفاق نظر دارند. گفتند حسن و قبح در حقیقت دو حکم عقلانی اند. عقلاء چگونه حکم میکنند به حسن یا قبح چیزی؟ عقلاء نگاه میکنند آیا این امر در آن مصلحت برای نوع بشری دارد یا ندارد؟ اگر مصلحت برای نوع بشری داشت حکم میکنند به حسن آن اگر مفسده برای نوع بشری داشت حکم میکنند به قبح آن؛ عقلاء اینگونه عمل میکنند.

شهید صدر میگویند این تعریف شما هم وجدانا غلط است و هم تجربتا: وجدانا غلط است که ما میبینیم امر خاصی مثل ظلم است که این قبیح است و ما قبح آن را میفهمیم قطع نظر از اینکه عقلاء باشند یا نه؟ حتی اول انسان باشد در زمین، از شما پرسیم یک کسی بیاید به زور چیزی را از تو بگیرد، آیا این خوب است یا خیر؟ میگوید نه؛ یعنی درک زشتی ظلم، یک جور است که همانند درک این می ماند که فلان شیء ممکن الوجود است یا عقل درک میکند استحاله اجتماع نقیضین، یعنی ظلم یک صفت واقعی ای هست که در عالم وجود دارد و عقل آن را درک میکند و نه اینکه عقلاء با خودشان میان مینشینند و توافق دارند که این قبح دارد.

اما تجربی : یک جایی مصلحت و حسن و مفسده قبح از هم جدا شده‌اند.

مثالی که شهید زدند این است که یک کسی هست که این آدم دو کلیه دارد. ما اگر این را بکشیم و کلیه هاش را برداریم میتوانیم با کلیه هاش دو نفر را نجات بدهیم. شاید شما بگویید خب یک کلیه اش را در بیاورید هم صاحب کلیه زنده می ماند و هم یک بیمار و باز دو نفر زنده هستند و بر مثال اشکال کنید.

مثال بدون اشکال : فرض کنید یک دارویی است که از قلب یک نفر است و جان ده نفر را نجات می‌دهد. عقل می‌بیند این کار مصلحت دارد چون جان ۱۰ نفر را نجات می‌دهد ولی شریعت این کار را ممنوع کرده است. از نگاه عقل عملی این قبیح است ولی از نظر عقلاء مصلحت دارد. یعنی اگر اون پزشک پرسید پسر خودتم بود میکشتی ؟ میگوید نه ولی بخاطر مصلحت میکشمش.